

# بن هکت، یک استاد

\* استیون فولر

■ ترجمه رحیم قاسمیان

«تصویری که همیشه از خودم در ذهن داشتم، تصویر یک قصه‌گو بود. همیشه خود را همتای آن چهره آفتاب سوخته و پرحرفی تصور می‌کردم که در گوشه‌ای از بازار بغداد ایستاده و برای مردمی که پای نقل قصه‌های او جمع می‌شدند، حکایت‌های عجیب و غریبی تعریف می‌کند و گاه خم می‌شود تا پول خرده‌هایی را که برایش ریخته‌اند، جمع کند.»

از مقدمه «مجموعه داستان» هرآنکه چیزی از سینما می‌داند، خوب می‌داند که بن هکت یکی از عالی‌ترین فیلمنامه‌نویسان هالیوود است. (پاولین کیل، نیمی از تماشایی‌ترین فیلم‌های هالیوود را ماحصل کار او می‌داند. و نیمی دیگر را ماحصل کار جولز فرتمن). اما کمتر کسی است که بداند، او چه کارهای زیادی کرده است، بی‌آنکه نامش در عنوان بندی فیلمها قید شود: از «روح سبز» گرفته در ۱۹۲۵ تا «کازینو رویال» در ۱۹۶۴، که اجل مهلتش نداد. او متجاوز از هفتاد فیلمنامه غیراقتباسی نوشته است و برنده اولین جایزه اسکار فیلمنامه‌نویسی، برای فیلمنامه «دنیای تبهکاران» است. اسکار

دیگری هم - مشترک با چارلز مک آرتور - برای «رنل» گرفته است. تعداد زیادی فیلمنامه‌های اقتباسی هم نوشته و برای فیلمنامه «یاغی» هم نامزد دریافت اسکار بود (این فیلم محبوب استالین بود. از همین رو دولت شوروی از هکت دعوت کرد تا با یک رزمنه کرایه‌ای به شوروی برود و در آنجا فیلمی درباره انقلاب روسیه بسازد. هکت این دعوت را پذیرفت، اما وقتی مطلع شد که فیلم در خارج از آن کشور اجازه نمایش ندارد، منصرف شد).

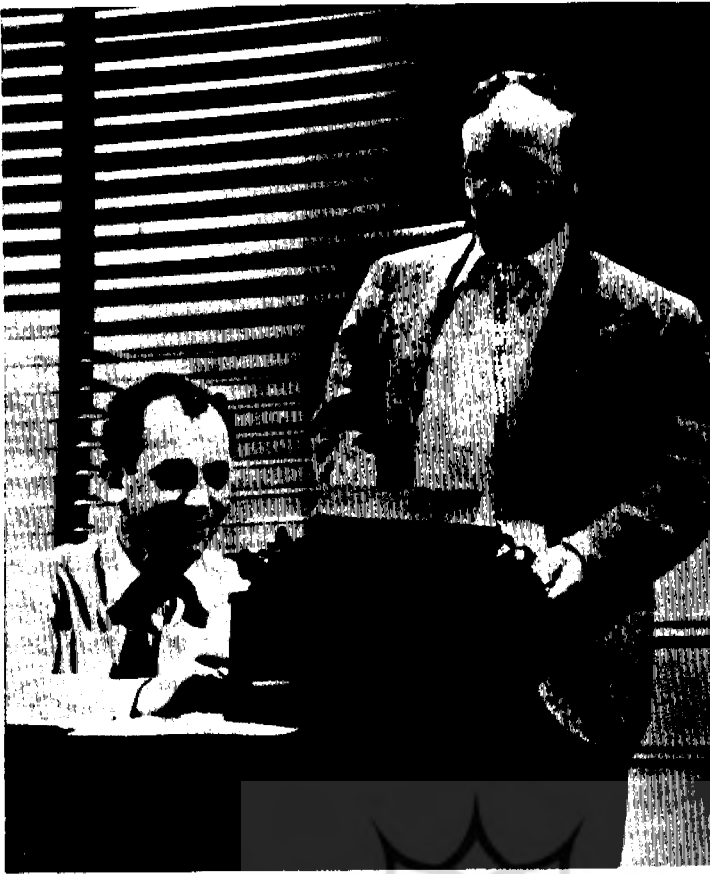
اما نام او در بسیاری از فیلم‌هایی که فیلمنامه‌اشان را نوشته، بنا به دلایل مختلف، قید نشده است. هکت، گرچه فیلمنامه‌هایی عالی می‌نوشت، اما همیشه می‌گفت این کار را برای پول می‌کند و در نتیجه به اشتها نامش از طریق فیلمها دلبستگی خاصی نداشت. او آدم خود محوری نبود و اهمیتی نمی‌داد که به خاطر کاری که می‌کند نامش در عنوان بندی قید شود یا نشود. آن قدر دست و دل‌باز و خوش برخورد بود که در بسیاری از فیلمها، می‌گذاشت تا همکار فیلمنامه‌نویسش تمام اعتبار را به خود اختصاص دهد، فیلم‌های

«ملکه کریستانا»، «توپان»، «خبرنگار خارجی»، «مغازه سرپیچ»، «یاغی» و بسیاری فیلم‌های دیگر از آن جمله‌اند. از سوی دیگر، به علت انتقادهای تند او علیه سیاست‌های دولت انگلیس در قبال مسئله فلسطین، نمایش فیلم‌هایی که او در آنها کار می‌کرد در انگلستان ممنوع اعلام شده بود. این تحریم پنج سال ادامه داشت. و در این مدت، استودیوهای فیلمسازی و مؤسسات پخش فیلم، که نمی‌خواستند بازار انگلستان را از دست بدهند، نام او را از عنوان بندی فیلمها حذف می‌کردند. اما همین امر، در ضمن بهانه‌ای می‌شد تا دستمزد او را تا حد یک پنجم دستمزد واقعی کاهش دهند، و این کار چنان عرصه زندگی را براو تنگ کرد که چیزی نمانده بود خانه‌اش را بفروشد.

غالب محققان سینما، با فیلمنامه‌هایی که هکت برای فیلم‌های معظم سینما نوشته است، کم و بیش آشنا هستند؛ ولی، با مشارکت او در دهها فیلم دیگر آشنایی ندارند و این قابل درک است. این مشارکت، شامل نوشتن گفتگو برای چند فیلم، نوشتن صحنه‌های حساس برای فیلم‌های دیگر (از

جمله سکانس دادگاه در «محاکمه نظامی بیلی میچل» ساخته اوتوپره مینجر، نوشتن فیلمنامه فیلمهای مشهور بی آنکه نامش در عنوان بندی آنها قید شود (برای نمونه، «قایق نجات» هیچکاک و «چیزی از دنیای دیگر» ساخته کریستین نیبای و «وارد هاولکس»)، دادن فکر اصلی قصه، و نوشتن فیلمنامه‌هایی است که یا ساخته نشدند یا به دلایلی مهجور ماندند.

## ● دوران کارآموزی



بن هکت یکی از سابقه دارترین نویسندگان هالیوود و یکی از معدود کسانی است که در عرصه‌های مختلف نویسندگی کار کرده است. کار خود را از هفده سالگی، در شیکاگو و روزنامه «دیلی ژورنال» شروع کرد. بعدها برای نشریه «امریکن مرکوری» قصه‌های کوتاه می‌نوشت و برای هر کدام پنجاه دلار می‌گرفت. بعد به نوشتن رمان و نمایشنامه رو آورد. جایزه معتبر «پولیتزر» را برای نوشتن نمایشنامه «صفحه اول» که اثر مشترکی با چارلز مک آرتور بود، از آن خود کرد. او دوست صمیمی روشنفکران جوان شیکاگو، چهره‌های سرشناسی چون ماکسول بونهایم، شروود اندرس و کارل سندبرگ بود و «صفحه اول»، تجربه روزنامه نگاری او در شیکاگو است. جنگ اول جهانی فرصتی فراهم آورد تا در قالب خبرنگار به جبهه اعزام شود. در اواسط بیست سالگی، آس و پاس به نیویورک رفت و آخرین دلارهای پولش را برای خرید یک مجموعه دوازده جلدی از رمان عظیم «سقوط امپراتوری رم»، اثر ادوارد گیبون خرج کرد. چهار روز بعد، در حالی که هفت جلد از

این رمان را خوانده بود، از هرمن منکیه ویچ نامه‌ای دریافت کرد که او را به هالیوود و کاری با دستمزد سیصد دلار در هفته دعوت می‌کرد. وقتی به هالیوود رسید، منکیه ویچ به او گفت: «در رمان، قهرمان کتاب می‌تواند با هر دختری آشنا شود و دست آخر با یک باکره ازدواج کند. اما در سینما چنین چیزی اصلاً مجاز نیست. در سینما، هم قهرمان مرد و هم قهرمان زن، هر دو، باید باکره باشند. مرد بد فیلم می‌تواند هر شب رارتی

● «مدیران استودیوها آن قدر ابله نیستند که نفهمند فیلمنامه نویس خلاق بالاخره زهر خود را خواهد ریخت. اما آنها با پول او را اغوا می‌کنند. صدای اعتراض خود من آن قدر بلند بود که بالاخره برای یک کار چهار هفته‌ای، یکصد و بیست و پنج هزار دلار به من دادند، تا ساکت‌م کنند.»

هنوز هم از یادآوری آن صحنه‌ها تنم می‌لرزد. سر دست شروان بعد از زدن بانکی، در حال حمل چمدان مملو از پول، ناگهان وسط جمعیت می‌ایستد و به گدایی پول می‌دهد.»

اشترنبرگ در فیلمنامه هیچ دخالتی نداشت، آرتور راسن، که بعدها فیلمساز شد، در نوشتن فیلمنامه با بن هکت کار کرد.

بکند، هر عشرتی بکند، اما دست آخر باید کشته شود.»

## ● دنیای تبهکاران

«این اولین فیلم کانگستری بود که تماشاگران را حسابی خیره کرد. در فیلم هیچ نکته دروغینی وجود نداشت، جز چند صحنه احساساتی که آنها را هم جوزف فن اشترنبرگ کارگردان فیلم، افزوده بود.

اواخر کار فیلمبرداری بود که اشتربنبرگ تصمیم گرفت راسن را اخراج کند. اشتربنبرگ در زندگی‌نامه خود نوشت: خویش، می‌نویسد: «... او مرا کارگردان قابل‌نی‌دانتست و توجهی به من نشان نمی‌داد... ولی وقتی به او اسکار دادند، یادش رفت این نکته را ذکر کند که با اصرار از من خواسته بود تا نامش را از عنوان بندی فیلم حذف کنم. او کوچکترین علاقه‌ای به این فیلم نداشت و بعد از تماشای آن به خبرنگاران گفته بود با دیدن فیلم حالش به هم خورده و حالت تهوع به او دست داده است... ظاهراً تا سی سال بعد از آن، هربار که او به «بسرخورد نادرست» من با فیلمنامه‌اش اشاره می‌کند، هنوز دل پیچه دارد.»

هکت، فیلمنامه هیجده صفحه‌ای خود را به آدلف زوکر و سه تن دیگر از سردمداران کمپانی پارامونت داد تا آن را بخوانند؛ خودش آن را «سرشار از مطایبه‌های کارل سندبرگ» می‌نامیده است و می‌گوید، فیلمنامه چنان آقایان را تحت تأثیر قرار داد که ده‌هزار دلار جایزه به او دادند.

### ● طرحی برای زندگی

او طی چند سال بعد از «دنیای تبهکاران»، این فیلمنامه را برای ارنست لوییج نوشت و چند فیلمنامه مهجور دیگر هم کار کرد. هکت، ارنست لوییج را «کارگردان حلال مشکلات» می‌نامید. قرار بود فیلمنامه را خود لوییج بنویسد، چون اعتقاد داشت که کارنوتل کوارد نقصی ندارد و فقط کافی است مقداری صحنه‌های خارجی به آن اضافه شود و گفتگوها هم کمی موردحک و اصلاح قرار گیرد. او به هکت گفت، قصد دارد کل نمایشنامه را دور بریزد، فقط عنوانش را حفظ کند و هکت را بگمارد که فیلمنامه تار-ای بنویسد. مشهور بود که لوییج فیلمنامه نویس سابق را آن قدر اذیت کرده که او در بیمارستانی بستری شده است. اما هکت همین بلا را سرلوییج می‌آورد؛ «من راهی برای گنج کردنش پیدا کرده بودم. هرصحنه را به سه یا چهار صورت می‌نوشتیم و با این کار نفسش را می‌بریدم. وقتی در بیمارستان بستری شد، فیلمنامه را تمام کردم و در ضمن از دیگر آثار کوارد هم جملاتی در آن گنجاندیم.»

### ● درباره فیلمسازان

«غالب فیلمسازانی که من با آنها کار کردم، آدمهای فکور و توانایی بودند. از یادآوری همکاری با ایشان خرسندم. از لئوسمک کری، پدانیست جوان، تا ارنست لوییج، رقص جوان که عاشق ریتم و دقت در فیلمنامه بود؛ از سلیقه خوب هوارد هاوکس و تعلق خاطرش به ملودرام، تا هری داراست دمدی مزاج و شیک؛ از آلفرد هیچکاک، آقامنش، که ظرافتهایش در آماده‌سازی فیلمنامه کاری هنری بود، تا اوتوبیره مینجر با آن طنز عمیقش؛ از جک کانوی با تعلق خاطرش به گذشته، تا گریگوری راتف و عصبانیتش؛ از ویلیام ولمن و خوش قلبی‌هایش، تا هنری هاتاوی خوش برخورد؛ و از ویکتور فلمینگ تنها و شاعر مسلک، خاطرات خوشی به یاد دارم. این عده و دیگران، مردمی با استعداد و شخصیت‌هایی شوخ و بامزه بودند. کار کردن با آنها لذت خاصی داشت.»

### ● بر باد رفته

«یک روز، پیش از طلوع آفتاب، ویکتورفلمینگ و دیویدسلزنیک، آمدند سراغم. من در آن موقع در استخدام مترو



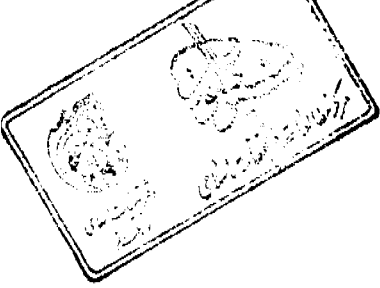
بودم، ولی سلزنیک ترتیبی داد که یک هفته مرا قرض کند.

سه هفته بعد از شروع فیلمبرداری، سلزنیک به این نتیجه رسیده بود که فیلمنامه‌اش تعریفی ندارد و او می‌باید فیلمنامه و کارگردانی جدید به خدمت گیرد. فیلمبرداری متوقف شد و ستاره‌های گرانتقیمت آن، وقت خود را به بطالت می‌گذراندند.

ما سه نفر با طلوع آفتاب، به دفتر سلزنیک رسیدیم. قرار بود من بابت این یک هفته کار، پانزده هزار دلار بگیرم و قرار بود علیرغم هراتفاقی که بیفتد، کار من بیش از یک هفته طول نکشد.

دیوید سلزنیک وقتی فهمید من کتاب «بر باد رفته» را خوانده‌ام، از عصبانیت دیوانه شد، ولی معتقد بود که من نباید وقتم را برای خواندنش صرف کنم. در آن موقع هزینه بالاسری او برای این فیلم، معادل روزی پنجاه هزار دلار بود. دیوید، قصه را برای تعریف کرد. من تا آن موقع قصه‌ای به این پیچیدگی نشنیده بودم. نظر من این بود که از چنین قصه پیچیده‌ای، مشکل بتوان فیلمنامه معقولی استخراج کرد. من از فلمینگ پرسیدم آیا توانسته خط‌قصه‌ای را که سلزنیک تعریف کرد تعقیب کند یا نه، و او هم جواب منفی داد. پیشنهاد کردم که ما

● صفحه این نوشتار من است و جز این طرز آید



نمی‌زد. مثل بچه‌هایی بود که از هیچ چیز اطلاع درستی ندارند و با هیجان آنها را به زبان می‌آوردند». در پایان سه هفته بالاخره هکت برای اولین بار حرفی زد و به او گفت که زمانی در یک سیرک کار می‌کرده است. فردای آن روز هکت را از کار اخراج کردند، چون آقای دومیل گفته بود که به این جنبه کار علاقه‌ای ندارد و فقط یک فیلمنامه نویس ماهر می‌خواهد.

### ● هالیوود

در هالیوود اتفاقات عجیب و غریبی رخ می‌دهد. احمقها یک شبه نابغه می‌شوند و نوابغ یک شبه احمق. زنهای کافه یک شبه دوشس می‌شوند و دوشسها یک شبه خدا می‌دانند به چه چیزی بدل می‌گردند. بلوارهای هالیوود سرشار از اتومبیل‌های اشرافی است که تا چشم به هم بزنی به کدو بدل می‌گردند.

هالیوود همتای چراغ علاءالدین است، تا دستی رویش بمالی، جنی بیرون می‌پرد و آماده است تا قانون نقل و عقل را به بازی بگیرد.

«در هالیوود همه در خدمت طنزی تلخ هستند. حتی می‌گویند در هالیوود همه شاق‌ترین کارهای دنیا را انجام می‌دهند. کار در این سرزمین عشرت و مشاطه، چون کار در کوره ذوب آهن است.»

### ● فیلمنامه نویسی

در هالیوود نویسندگانی که هفته‌ای دو هزار دلار دستمزد بگیرد، بندرت کار می‌کند. هفته‌ای سه هزار دلار که به او بدهی، دیگر اصلاً کار نمی‌کند. اما نویسندگانی که هفته‌ای دوست دلار به علاوه درصدی از فروش فیلم می‌گیرند، بشدت کار می‌کنند. هالیوود کشوری با نظام خودکامه است که بابائونیل مستبدی بر آن حکومت می‌کند. مشکل سینما این است که برای نویسندگانی فیلمنامه ارزشی قائل نیست. او درباره فیلمی که فیلمنامه‌اش را می‌نویسد، حق هیچ گونه اظهار نظری ندارد. در واقع، او اصلاً فیلمنامه فیلمی را که ساخته می‌شود نمی‌نویسد. دو نفر دیگر، یا گاه بیست نفر دیگر، این کار را می‌کنند.

قصه تازه‌ای ابداع کنیم، ولی دیوید با عصبانیت جواب داد که همه آدمهای حسابی آمریکا، به جز من، این کتاب را خوانده‌اند و لاجرم ما باید سفت و سخت به اصل قصه وفادار بمانیم. من گفتم بالاخره طی این دو سال آماده سازی پروژه حتماً طرح قصه‌ای که بشود روی آن کار کرد، وجود دارد و همین موقع، سلزنیک به یاد طرح قصه‌ای افتاد که سیدنی هوارد، سه سال پیش نوشته بود. او این متن را پیدا کرد و برای ما خواند، طرح بسیار جامع و فوق العاده خوبی بود. ما روی همان طرح یک هفته تمام کار کردیم. روزی هیجده تا بیست ساعت کار می‌کردیم. سلزنیک اجازه نمی‌داد نهار یا شام بخوریم و معتقد بود غذا سنگین و کندمان میکند. فقط موز و بادام شور می‌خوریدیم هر سه ما چند کیلو لاغر شده بودیم. من روی کاناپه دراز می‌کشیدم و فکرها را بلند بلند می‌گفتم و آنها هم یادداشت می‌کردند، بعد با هم روی آن فکرها کار می‌کردیم. بالاخره در روز هفتم کار را به پایان رساندم و به این ترتیب، نه حلقه اول حماسه جنگهای داخلی آمریکا کامل شد.»

لی‌گارمز که یازده فیلم از فیلمهای هکت را فیلمبرداری کرده بود، از چهره‌های محبوب هکت به حساب می‌آمد. هکت درباره او گفته است: «چشمان تیزبین و نگاه دقیق او را هیچ کس نداشت... وقتی سرصحنه می‌آمد، دهها چیز تازه می‌دید که هیچ کدام ما ندیده بودیم. او با دقت نظر خاصی عیب و ایرادهای صحنه را می‌گرفت: شانه‌هایی که جلوی صورت را سد می‌کردند، دستهایی که مانع دیده شدن اشیایی می‌شدند که بودندشان الزامی بود. نور و سایه‌ها را به دقت تنظیم می‌کرد و در ذهنش فیلم را پیشاپیش تدوین کرده بود. او حس و حال صحنه را می‌شناخت، ارزش سطوح را درک می‌کرد و با پویایی تقارن آشنا بود.»

### ● سیسیل. ب. دومیل

هکت استخدام شده بود تا روی فیلمنامه «بزرگترین نمایش روی زمین» کار کند. از استخدام او سه هفته می‌گذشت و در این مدت هیچ کاری جز گوش دادن به حرفهای دومیل انجام نمی‌داد: «او هیچ حرف معقولی

● «تمام استادان قدیمی سینما مرضی دارند. مرضی که سبب می‌شود تا آنها جان در بدن دارند، آن را برسر فیلمسازی بگذارند، مرضی که سبب می‌شود تا سینما همه چیز آنها بشود، مرضی که جز با فیلم ساختن آرام نمی‌گیرد. مرض ایمان و اعتقاد داشتن به سینما، گویی عطیه‌ای خداوندی است، مرضی که سینما را در ردیف شکسپیر، داستایفسکی و اورپید قرار می‌دهد، مرضی که به میلیونها نفر از ساکنان کره زمین هم تسری پیدا کرده است و آنها را به همدیگر ربط می‌دهد. اما ظاهراً این مرض از جان فیلمسازان معاصر رخت بر بسته است.»

فقط پنجاه نویسنده طنز برداز و با استعداد داشته باشیم. بقیه مفت نمی‌ارزند. ولی عجیب اینجاست که بین محصول يك فیلمنامه نویس خوب و يك فیلمنامه نویس بد، تفاوت فاحشی وجود ندارد.»

«مدیران استودیوها آنقدر ابله نیستند که نفهمند فیلمنامه نویس خلاق بالاخره زهر خود را خواهد ریخت. اما آنها با پول او را اغوا می‌کنند. صدای اعتراض خود من آن قدر بلند بود که بالاخره برای يك کار چهار هفته‌ای، یکصد و بیست و پنج هزار دلار به من دادند، تا ساکت‌م کنند.»

## ● استادان قدیمی

«تمام استادان قدیمی سینما مرضی دارند. مرضی که سبب می‌شود تا آنها جان در بدن دارند، آن را برسر فیلمسازی بگذارند؛ مرضی که سبب می‌شود تا سینما همه چیز آنها بشود، مرضی که جز با فیلم ساختن آرام نمی‌گیرد. مرض ایمان و اعتقاد داشتن به سینما، گویی عطیه‌ای خداوندی است، مرضی که سینما را در ردیف شکسپیر، داستایفسکی و اورپبید قرار می‌دهد، که لندن، پاریس و نیویورک را به حومه‌های اشرافی هالیوود بدل می‌کند، مرضی که به میلیونها نفر از ساکنان کره زمین هم تسری پیدا کرده است و آنها را به همدیگر ربط می‌دهد. اما ظاهراً این مرض از جان فیلمسازان معاصر رخت برپسته است.»



● برسر رخت.

ستاره‌ای که فیلمنامه‌ات را برای او می‌نویسی، ناگهان به بیماری سختی دچار می‌شود، یا تغییر عقیده می‌دهد و دیگر حاضر به بازی در آن فیلم خاص نیست. استودیویی که برایش کار می‌کنی، ناگهان تغییر مدیریت و تغییر برنامه می‌دهد، یا ناگهان مدیر استودیو تصمیم می‌گیرد محل رخداد قصه را از بروکلین به پکن تغییر دهد. فیلمنامه نویس همه این مراثت‌ها را به جان می‌خرد و به نوشتن ادامه می‌دهد.»

«بیشتر وقت من در هالیوود برسر این نوع چانه زدنها گذشت تا نویسندگی. خاطره همیشه‌ی من از کار در هالیوود چانه زدن با مدیر استودیوهاست برسر اینکه چرا باید فیلمنامه را تغییر دهم، چرا باید اینجا و آنجایش را بزنم، چرا باید پایان تهوع آوری به فیلم بیفزایم! نیمی از فیلمنامه نویسان وقتشان را برسر این موضوعات تلف می‌کنند، نیمی دیگر در سکوت می‌نویسند و بعد به اتاق روانکاوان یا بطری مشروب پناه می‌برند.»

البته این را هم بگویم که به عقیده من از انبوه کثیر فیلمنامه نویسان هالیوود، شاید

«در حرفه سینما، من فقط برای پول کار می‌کنم. هرگز نتوانسته‌ام فکری را درسه پرده بیان کنم. در من خمیره نمایشنامه نویس بودن وجود نداشت. فرم سینما، ساده و همتای رمان انعطاف پذیر است. می‌توانم سی فصل، کمتر یا بیشتر، بنویسم. فیلمنامه نویس مسئولیت خطیری به گردن ندارد... هرگز نفهمیده‌ام چرا فیلمنامه نویسان تا این حد از هالیوود انتقاد می‌کنند. هالیوود تنها نهادی است که با نویسندگان برخورد انسانی می‌کند.»

گرچه اغلب شصت فیلمنامه‌ام را به تنهایی نوشته‌ام، اما کارم همیشه بنوعی کار مشترک بوده است. بیش از همه، از کارم با چارلز مک آرتور و چارلز لیدرر، راضی هستم. اما بدون همکار هم، در کار سینما از آن تنهایی خلاقه کار ادبی اثری نیست. فیلمنامه نویس در حالی کار می‌کند که تلفن دائماً زنگ می‌زند، تهیه کننده مرتب سرک می‌کشد و کارگردان غرولند کنان در انتظار است. کنفرانسها انتظارت را می‌کشند، دوستانی که طرحهای عجیب و غریب دارند سراغت می‌آیند و کار چاق کنها وقتت را می‌گیرند.